

یا و با او آنکه زمانه وقت عزیزی و نکند آن جو آنکه که میزدیم غیر قبول سایه تابان که رفتی زمین مرغ سحر هر شبی جامه بخوابی بشویم که فلک نشاید ازین یک صبا از تو بیا مور کله کله مشکله صفتش کند خط مراد مطربا پرده بگردان در بزن آن غرق دل با مید صدا ای که گوشش برسد	بود و دل غمگنده باشد و نکند بنده پیرمندانم ز چه آزاد نکند آتشیان و دشمنان هر که شمشاد کرد رهنمون غیر پهای علم در او نکند زانکه چو لاله گنزد از این حرکت یا نکند هر که اقرار بدان حسن او نکند که بدین راه نشاید روز بیا و نکند تا لک کرد درین کوه که فریاد نکند
این غزلهای عراقی است هرودی حافظ که شنید این را در سوره که در یاد نکند	
هر که او یکسره میگردم گوشش کند گر بیدد و من تنگ تو معصوم و دوش من و دوشش به تو سپیده آه بستر از لاله و گل سادت رفت تا که در چمن سوی گل و ترس من سوسن بگرد	بچو من حلقه آنز لطف تو در گوشش کند با ده بریاد و لبست چو شکر نوشش کند خوابم در که جان بر بران دوشش کند یا سمن بند تو دست مرا آتشش کند تا زبان همه احسن تو جانوش کند

زان

همه سودا بنوازد سر ما میگرد هر که دل در رخ چو جان سر زان تو بست از بجای فلک تو غم دوران صدا با در ضعیفی و خجعی متن بچاره من ببیل طبع من از غرق کذا از رخ بجو داد از پیشانی سرو قلا لاله خدا که چه سید او و جانی که آن لبرین	تا و صید دل عاشق در هوشش کند ار چه صد که شد عاشق مسکین چون بپندرخ تو خواب و آهوشش کند
توبه بین بر سر شوریده چو میگرد لاجرم کوی صفت بی سرو پا میگرد بر تنم چو چمن صبر قبا میگرد چون حال نیست کینه کشت نمایم کرد دیر کا هست کندی برک و نوا میگرد بسکه آشفته و سرکش نه چو میگرد پنجان و پری آندل بونی میگرد	
دل حافظ چو صبار بر کوی تو میقیم در دهنند لبست با مید و او میگرد	
یارم چو فوج بر بست کیرد در پایش نماده ام بر زاری در بحر فدا ده ام چو ماسیج	بازار تمان شکست کیرد ایا بود آنکه دست کیرد تایارم ابره شکست کیرد